

شکست در بیابان (برگرفته از مجله تایم؛ ۵ مه ۱۹۸۰)

Debacle in the Desert

● مترجم: مصطفی امیری

۱۸۱

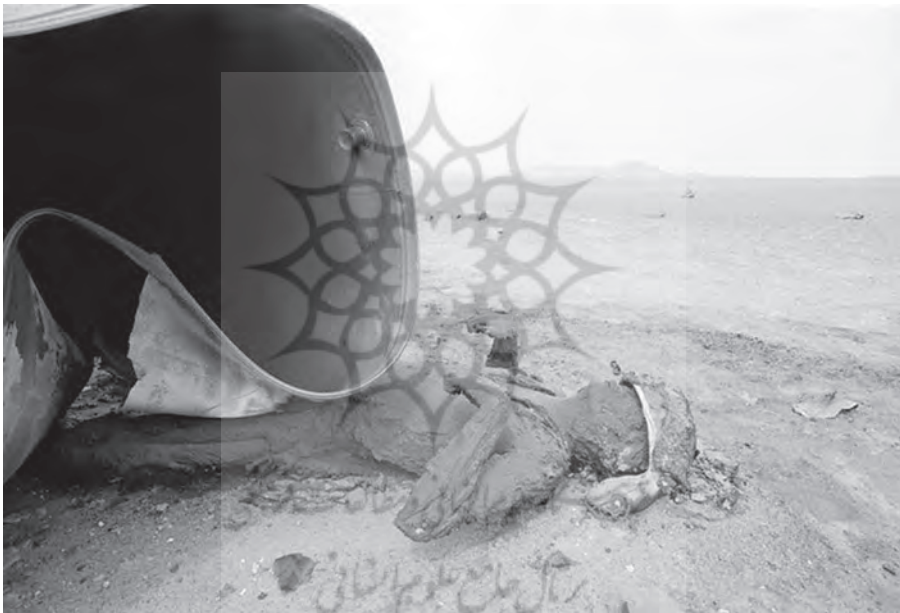
نظامیانی که به دستور کارتر برای آزادسازی گروگان‌ها روانه ایران شده بودند طعمه شعله‌های آتش شدند.

دو ردیف چراغ آبی‌رنگ باند دورافتاده و متروک فرود هوایماها و بالگردهای نظامی را مشخص می‌کرد. ناگهان شعله‌های آتش در آسمان تیره و تاریک بیابان زبانه کشید، و به تدریج فرونشست. حال، در شن‌زار دشت کویر، لاشه سوخته یک هواپیمای غول‌پیکر هرکولس سی-۱۳۰ نیروی هوایی آمریکا افتاده بود. کمی آنطرفتر، اسکلت سوخته یک بالگرد سی‌استالیون آراچ-۵۳ نیروی دریایی ایالات متحده خودنمایی می‌کرد، و در میان تکه‌پاره‌های فلز، جسد سوخته هشت افسر نیروی هوایی آمریکا دیده می‌شد.

چند ساعت بعد، نیروی هوایی ایران چند جت جنگنده بمب‌افکن اف-۴ ساخت آمریکا را به منطقه اعزام کرد تا لاشه‌های سوخته پرنده‌های آمریکایی، و چهار بالگرد سی‌استالیون سالمی را که آمریکایی‌ها به حال خود رها کرده بودند، بمباران کنند. نکته طنز اینجا بود که در این بمباران‌ها یکی از نیروهای سپاه پاسداران که در محوطه گشت‌زنی می‌کردند، کشته و دو نفر دیگر نیز مجروح شدند.

آتشی که کماندوها و تجهیزات آمریکایی را به کام خود کشید و خشمی که از این عملیات، ایرانی‌ها را متغیر ساخت، ابعاد جدیدی به تراژدی آمریکا- یعنی ناتوانی‌اش برای نجات ۵۳

گروگان آمریکایی که در دست ستیزه‌جویان و دولت بی‌ثبات و متشتت آیت‌الله روح‌الله خمینی اسیر بودند-افزود. رییس‌جمهور کارتر، در قماری متهورانه که عاقبتی اسفبار داشت، به گروهی از کماندوهای بی‌باک و تعلیم‌دیده ارتش آمریکا دستور داده بود تا گروگان‌ها را از سفارت آمریکا که شدیداً از سوی نیروهای ایرانی محافظت می‌شد، بیرون بکشند و به کشور برگردانند. ولی این عملیات فوق‌سری با شکستی مفتضحانه، و در همان محل شروع عملیات واقع در ۲۵۰ مایلی هدف، خاتمه یافت. ولی آنچه برای پیشرفته‌ترین کشور جهان دردناک‌تر از همه بود، دلیل عقیم ماندن عملیات نجات بود: سه بالگرد از هشت بالگردی که در این مأموریت شرکت داشتند دچار نقص فنی در سیستم هیدرولیک خود شدند و از کار افتادند.



جسد سوخته کماندوی آمریکایی در صحرای طبس

شکست مأموریت کماندوهای آمریکایی در بیابان‌های ایران برای کارتر به طور اخص، و برای آمریکا به طور اعم، یک رسوایی نظامی، دیپلماتیک و سیاسی را رقم زد. ماشین جنگی آمریکا که روزی قدرتمندترین ماشین جنگی جهان بود، ابتدا در مقابل ویتنامی‌ها سر تسلیم فرود آورد، و حالا به نظر می‌رسد که نمی‌تواند پرنده‌هایش را، وقتی که حتی روح دشمن هم از حضور آنها در خاک خود خبر ندارد، در هوا به پرواز دریاورد، و یا حتی قادر نیست پس از چهار ماه تمرین فشرده از برخورد آنها جلوگیری کند.

این شکست برای آمریکا به اندازه کافی خجالت‌آور بود، ولی عواقب آن حتی شرم‌آورتر، چرا که همه چیز از آینده ریاست جمهوری جیمی کارتر تا روابط ایالات متحده با متحدان اروپایی‌اش و ژاپن را تحت تأثیر خود قرار داد. اگرچه دشمنان سیاسی کارتر با درایت تمام زبان در کام گرفته و لب از انتقاد فروبستند، ولی تصویری که از کارتر در اذهان شکل گرفت، بار دیگر تصویر شخصیتی بی‌عرضه و ناکارآمد بود. رییس‌جمهور که با مشکلات اقتصادی عدیده‌ای در داخل کشور دست و پنجه نرم می‌کرد، حالا باید با یک رسوایی جدید کنار می‌آمد. شکست در بیابان می‌توانست امیدهای او برای انتخاب مجدد را به باد دهد.

مهمترین پیامد عملیات نافرجام کماندوهای آمریکایی در ایران، تأثیرات سوء بین‌المللی آن بود. در حالیکه هزاران نفر از مردم ایران بار دیگر به خیابان‌ها می‌ریختند تا رسوایی آمریکا را جشن بگیرند، همکاری‌های اقتصادی و دیپلماتیک ایران با اتحاد جماهیر شوروی، یعنی همسایه شمالی و خطرناکش که آیت‌الله خمینی اخیراً آن را مورد ملامت قرار داده بود، بیش از پیش تحکیم می‌شد.

خبرگزاری رسمی شوروی، تاس، کارتر را به «تحریک نافرجام» ایران متهم ساخت که می‌توانست به «کشتار جمعی و مرگ گروگان‌ها» منجر شود. همین خبرگزاری مدعی شد، رییس‌جمهور ایالات متحده حاضر است همه چیز را «فدای منافع انتخاباتی‌اش بکند». علاوه بر این، ماجراجویی نافرجام کارتر توجه جهانیان را از حمله شوروی به افغانستان و مشکلات شوروی در جهان اسلام منحرف ساخت.

متحدان اروپایی آمریکا، و همچنین ژاپن، از ابراز خشم در محافل رسمی خودداری می‌کردند، ولی دیپلمات‌هایشان در محافل خصوصی به کارتر می‌توپیدند. تنها دو روز قبل از انجام این عملیات بود که به ایالات متحده قول داده بودند ایران را از لحاظ اقتصادی به انزوا بکشانند. البته آنها اعتقاد نداشتند، تحریم‌های اقتصادی می‌تواند به آزادی گروگان‌ها کمک کند، بلکه فقط می‌خواستند اتحادی را که ظاهراً یک هفته پیش به خطر افتاده بود حفظ کنند. متحدان آمریکا آشکارا گمان می‌کردند همراهی‌شان با ایالات متحده به معنای آن است که کارتر دست به اقدام نظامی علیه ایران نخواهد زد.

هم‌پیمانان آمریکا از آن هراس داشتند که هر گونه اقدام نظامی علیه ایران، بخش عمده‌ای از جریان نفت خاورمیانه به کشورهای اروپایی را به خطر بیندازد، و روابط تیره ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی را حتی از آنچه بود وخیم‌تر کند. حالا متحدان اروپایی آمریکا احساس می‌کردند که رییس‌جمهور ایالات متحده به آنها خیانت کرده است. آنچه بیشتر از همه مات و مبهوتشان کرده بود زمان انجام عملیات و بی‌عرضگی کماندوهای آمریکایی بود. یکی از

مقامات عالی رتبه آلمان غربی با عصبانیت تمام می گفت: «واقعاً باورم نمی شود که این دولت اینقدر بی عرضه باشد.» یکی از تحلیل گران ارشد دولت فرانسه نیز اظهار می کرد: «چقدر خوب می شد اگر کارتر جلوی مردم آمریکا می ایستاد و می گفت که رییس جمهور جدید شما والتر ماندیل* است.»



جز قاله شدن کماندوها در صحرای طیس

وقتی جیمی کارتر در ساعت هفت صبح روز جمعه در جلوی دوربین تلویزیون قرار گرفت تا خبر عجیب ترین رویداد دوران ریاست جمهوری اش را به مردم بدهد، بسیار رنگ پریده و عبوس به نظر می رسید، ولی با عزم راسخ اعلام کرد، از تلاش برای آزادی گروگانها که اسارت شش ماهه شان کارتر و دستیارانش در کاخ سفید را اسیر خود کرده بود، دست برنخواهد داشت. کارتر نیز همچون جان اف.

کندی پس از افتضاح خلیج خوکها، مردانه مسئولیت کامل شکست عملیات نجات را بر عهده گرفت، و گفت: «من بودم که تصمیم گرفتم عملیات نجات انجام شود، و وقتی که عملیات با مشکل مواجه شد، باز من بودم که دستور لغو آن را دادم. بنابراین مسئولیت کامل آن بر عهده من است.»

کارتر اذعان داشت: «از همان اول معلوم بود که عملیات دشواری است، و شکی نبود که عملیات

خطرناکی خواهد بود.» ولی گفت، گروه نجات را نظامیان «زنده‌ای» تشکیل می‌دادند که چندین بار این عملیات را تمرین کرده بودند. او اصرار داشت. «احتمال موفقیت عملیات بسیار زیاد بود.» کارتر تأکید داشت، عملیات نجات «یک مأموریت بشردوستانه بود، و بدون هر نوع خصومتی علیه ایران و مردمش صورت گرفت، و در این عملیات حتی یک ایرانی هم کشته نشد.»

ولی چرا باید این عملیات حالا انجام می‌شد؟ کارتر گفت، برایش مسجل شده بود «مقامات ایرانی نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند به ابتکار خود این بحران را حل کنند.» او برای اثبات مدعای خود به «شکاف عمیقی که بین مقامات ایرانی وجود داشت و هر روز عمیق‌تر می‌شد، و همچنین خطرات روزافزونی که متوجه امنیت گروگان‌ها بود» اشاره کرد. در واقع، درگیری‌های جناحی بین دانشجویان چپ‌گرا که دانشگاه‌های ایران را اشغال کرده بودند، و مقامات مسلمان ایران که سعی داشتند آنها را از دانشگاه‌ها بیرون برانند، به شورش‌های خشونت‌آمیز و خونریزی در محوطه برخی دانشگاه‌ها انجامیده بود. وقتی این درگیری‌ها که طرفین آن با چوب و چماق و چاقو و تیغ موکت‌بری به جان هم می‌افتادند، بالاخره در هفته گذشته فرونشست، ... کارتر علت انجام این عملیات را اینطور جمع‌بندی کرد: «این تلاش به یک ضرورت و یک وظیفه تبدیل شده بود.»



آقای خلخالی از اولین مسئولین که در کویر طبس حضور یافت

هم رییس‌جمهور و هم وزیر دفاعش، هارولد براون، که در یک مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی در پنتاگون چهره‌ای خسته ولی بسیار مصمم و مطمئن از خود به نمایش گذاشته بود، حقیقتی را افشا کردند که تا آن زمان به خوبی آن را از دیگران مخفی نگاه داشته بودند: تمرین‌های نظامی برای نجات گروگان‌ها از ماه نوامبر گذشته، یعنی زمانی که دانشجویان مبارز ایرانی سفارت آمریکا را به اشغال خود درآوردند، شروع شده بود. در واقع، اظهارات متعدد کارشناسان امنیتی پنتاگون، وزارت امور خارجه و کاخ سفید مبنی بر اینکه عملیات نظامی برای نجات گروگان‌ها عملاً غیرممکن است، با این هدف صورت می‌گرفت که گروگانگیرها گمان کنند چنین عملیاتی انجام نخواهد شد. شاید بتوان گفت، تلاش آمریکا برای حفظ عنصر غافلگیری تنها بخش موفق این عملیات نظامی بود.



هوایماها و بالگردهای متلاشی‌شده در صحرای طبس

اعضای گروه نجات، همگی از میان نیروهای نظامی زبده و داوطلب آمریکایی انتخاب شده بودند. اکثر آنها را چتربازهای جان‌سخت ارتش تشکیل می‌دادند. طبق گزارش‌ها، مریبان آنها از هنگ ویژه نیروی هوایی (SAS) بریتانیا آمده بودند که در انگلستان و ایرلند شمالی با موفقیت علیه تروریست‌های ارتش جمهوریخواه ایرلند جنگیده بودند؛ و علاوه بر این، تعدادی از متخصصان

ضد تروریست گرنس شوتزگروپ آلمان غربی (GSG9) نیز به آنها کمک می‌کردند. گروه نجات به همراه نیروهای متعددی که پشتیبانی آنها را بر عهده داشتند، به نقاط محرمانه‌ای در بیابان‌های جنوب غربی آمریکا رفتند و در آنجا هفت بار این عملیات را کاملاً تمرین کردند. برخی از این تمرین‌ها در دل شب انجام شد تا بتوانند با مشکل ابرهای شنی که ممکن بود با وزش بادهای سنگین و یا بر اثر فرود و یا بلند شدن بالگردها و هواپیماهای باری عظیم ایجاد شود، کنار بیایند. عکس‌های شناسایی هوایی متعددی از محل‌های احتمالی فرود هواپیماها و بالگردها در ایران تهیه شد.

در ماه نوامبر، ناوگانی از بالگردهای عظیم الجثه سیکورسکی بر روی عرشه ناو اتمی هواپیما بر نیمتیز قرار گرفت. در تاریخ ۸ ژانویه، رئیس‌جمهور همچنان نقشه فریبکارانه خود را دنبال می‌کرد، و در مصاحبه‌ای مطبوعاتی اظهار داشت، هر گونه عملیات نظامی برای نجات گروگان‌ها «تقریباً به طور حتم با شکست مواجه می‌شود و یقیناً به مرگ گروگان‌ها منجر خواهد شد.»

با فرا رسیدن ماه آوریل، کاسه صبر کارتر نیز از فرایند یأس آور تلاش برای معامله با رهبری ایران که مدام در حال تغییر بود... لبریز شده بود. او تصور می‌کرد با دولت ایران به توافق رسیده است که کنترل گروگان‌ها را از دست مبارزان متعصب بیرون بکشد و خودش بر آنها نظارت کند، ولی خمینی هر نوع معامله‌ای را نقش بر آب می‌کرد. به موازات شدیدتر شدن فشارهای سیاسی در داخل آمریکا برای اقدامی قهرآمیزتر، کارتر راهبردی دوسویه و پرریسک پیش گرفت. او علناً بر کشورهای اروپای غربی فشار می‌آورد تا با قطع روابط دیپلماتیک‌شان با ایران و کاهش اکثر مناسبات تجاری‌شان با این کشور، با آمریکا همراه شوند، اگر نه ناچار در اواسط ماه مه دست به یک اقدام نظامی خواهد زد. در عین حال، کارتر در یازدهم آوریل به طور محرمانه به فرماندهان نظامی‌اش دستور داد گروه نجات را برای انجام عملیات آماده کنند. هدف از اعلام ضرب‌الاجل اواسط مه عمدتاً این بود که ایرانی‌ها اقدام نظامی برای نجات گروگان‌ها را فعلاً منتفی بدانند. یکی از مقامات عالی‌رتبه وزارت امور خارجه آمریکا می‌گوید: «همینکه مردم گمان می‌کردند فعلاً این هفته کاری انجام نمی‌شود، و یک ماه دیگر وقت است - که البته این شامل همه می‌شد - احتمال موفقیت عملیات بیشتر و احتمال تلفات کمتر می‌شد.»

ظاهراً قریب‌الوقوع بودن عملیات نجات، یکی از دلایلی بود که کارتر سفر اتباع آمریکایی، از جمله خانواده گروگان‌ها را به ایران ممنوع اعلام کرد که همان موقع هم سیاست نسجیده‌ای به نظر می‌رسید. او همچنین از روزنامه‌نگاران آمریکایی خواست حضورشان را در ایران کاهش دهند.

به استثنای فرماندهان اصلی این عملیات نظامی فوق‌سری، فقط تعداد کمی از مقامات عالی‌رتبه غیرنظامی از ماهیت آن خبر داشتند. این مقامات عبارت بودند از: ماندیل، معاون رییس‌جمهور؛ براون، وزیر دفاع؛ سایروس ونس، وزیر امور خارجه؛ وارن کریستوفر، معاون وزیر امور خارجه؛ زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی؛ استنسفیلد ترنر، رییس سیا؛ و همیلتون جوردن، رییس دفتر کاخ سفید. حتی استوارت آیزنستات، مشاور ارشد کارتر در امور سیاست داخلی، نیز از این عملیات خبر نداشت.

در اواسط ماه آوریل، کارتر فرماندهان گروه نجات را به اتاق بحران کاخ سفید فراخواند و برای آنها در عملیات خطرناکی که پیش رو داشتند، آرزوی موفقیت کرد. نکته طنز اینجاست که برخی از کارمندان کاخ سفید، از تهدیدهای پیاپی و علنی کارتر به حمله نظامی به ایران - که قرار بود در ماه مه صورت بگیرد - عصبی شده بودند. روز سه‌شنبه گذشته، جوردن جلسه‌ای تشکیل داد تا به حرف‌های شان گوش کند. هندریک هرترزبرگ که متن سخنرانی‌های کارتر را تهیه می‌کرد، گفت: «نمی‌توانم این احساس آزاردهنده را از خودم دور کنم که واقعاً داریم به سرایشی یک درگیری نظامی می‌افتیم.» آیزنستات هم گفت که از قطع جریان نفت نگران است، زیرا ممکن است سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس با قطع صادرات نفت خود به غرب، نسبت به تحرکات نظامی آمریکا واکنش نشان بدهند. جوردن در پاسخ آنها گفت: «رییس‌جمهور هنوز هیچ تصمیمی نگرفته، و حتی به حمله نظامی احتمالی فکر هم نکرده است.» وقتی خبر این مخالفت‌ها و اعتراض‌ها به بیرون درز کرد، برژینسکی از کوره در رفت و درز اخبار را «کاری تهوع‌آور» خواند.

در واقع، دستیاران کارتر در کاخ سفید که از همه جا بی‌خبر بودند، داشتند به طرح‌هایی که اصلاً قرار نبود اجرا شود اعتراض می‌کردند - که اتفاقاً به کارتر کمک می‌کرد تا داستان اصلی را مخفی نگاه دارد. دقیقاً در همان موقع، تعدادی از خلبان‌ها و خدمه پرواز گروه نجات در مصر به سر می‌بردند، و ظاهراً در یک مانور هوایی مشترک با مصری‌ها و سعودی‌ها شرکت کرده بودند - که پوشش خوبی برای ماجراهایی بود که بعداً قرار بود اتفاق بیفتد.

حالا به نظر می‌رسید وقت مناسب برای انجام عملیات فرا رسیده است. دیدار اخیر گروهی از مقامات سازمان صلیب سرخ جهانی از ایران نشان داده بود، همه ۵۰ گروهان آمریکایی در ساختمان سفارت آمریکا محبوس هستند. برنامه‌ریزان آمریکایی خبردار شده بودند، تعداد محافظان سفارت کاهش یافته است. خیلی زود شب‌ها که می‌شد در تیرگی آن پناه گرفت، کوتاهتر و دمای بیابان در طول روز طاقت‌فرسا می‌شد، و عملیات بالگردها را به دلیل هوای داغ و سبک با مشکل بیشتری مواجه می‌ساخت. بهترین شرایط برای انجام عملیات داشت به سرعت از دست می‌رفت. روز پنج‌شنبه، در حالیکه وزرای خارجه بازار مشترک [اروپا] با درخواست

کارتر برای همبستگی هرچه بیشتر هم‌پیمانان آمریکا موافقت کرده بودند، رییس‌جمهور فرمان آغاز عملیات را صادر کرد. آمریکا حالا رأساً وارد عمل شده بود. بعد از ظهر پنج‌شنبه، شش فروند هواپیمای سی-۱۳۰ گروه نجات از پایگاه‌های هوایی محرمانه‌ای در خاک مصر به هوا برخاستند. جالب بود که رییس‌جمهور انور سادات، دوست بسیار خوش‌بین کارتر، اصلاً مشارکت کشورش در عملیات نظامی آمریکا را انکار نکرد. سادات بعدها گفت: «من به ملت آمریکا قول داده‌ام که امکانات کشورم را برای نجات گروگان‌ها و همین‌طور نجات هر دولت عربی در خلیج [فارس] در اختیار آنها خواهم گذاشت.» این هواپیماهای ترابری در حدود ۹۰ کماندو و ۹۰ خدمه پرواز به همراه داشتند.

این ناوگان کوچک که در مسیر هوایی محرمانه‌ای حرکت می‌کردند، در ارتفاع ۱۵۰ فوتی به پرواز خود ادامه دادند تا از چشم رادارهای ایرانی به دور بمانند، تا اینکه به اولین محل توقف خود در بیابان در نزدیکی روستای دورافتاده [رباط] پُشت‌بادام رسیدند. طبق گزارش‌ها، هواپیماهای دیگر آمریکایی نیز در همین اثنا به ایجاد اختلال و ارسال پارازیت به سیستم‌های راداری ایران مشغول بودند.

یکی از نکات طنز در کل عملیات این بود که هواپیماهای سی-۱۳۰ دقیقاً روانه همان نقطه دورافتاده‌ای در بیابان‌های ایران شده بودند که ایرانی‌ها از قبل می‌ترسیدند مبدا نیروهای آمریکایی روزی از آن استفاده کنند. در واقع، آنها حتی یک نقشه کامل از این نقطه را هم در دست داشتند که در مدارک متعلق به محمد [محمود] جعفریان، استراتژیست ضدشورش طرفدار شاه، پیدا کرده بودند. جعفریان قصد داشت این نقشه را بسوزاند که انقلابیون او را دستگیر کردند. او یک سال پیش اعدام شد، ولی قبل از اعدامش به انقلابیون گفته بود، این محل از طرف سیا، و با اطلاع کامل شاه، برای مواقع ضروری ساخته شده است. نیروی هوایی ایران پیشنهاد کرده بود محل را نابود کنند، زیرا مشکوک بود که تجهیزات ناوبری پنهانی که می‌توانست به فرود هواپیماهای آمریکایی کمک کند، در آنجا تعبیه شده باشد. ولی دولت ایران آن موقع به قدری گیج و بلا تکلیف بود که هیچ کاری صورت نداد. وقتی یکی از افسران ایرانی اصرار کرده بود دولت باید تصمیمی درباره محل فوق بگیرد، یکی از مقامات عالی‌رتبه دولت به او گفته بود: «حتماً آمریکایی‌ها تا بحال از کشف این محل خبردار شده‌اند، و دیگر فکر استفاده از آن به مغزشان خطوط نخواهد کرد.»

هواپیماهای غول‌پیکر سی-۱۳۰ در حالی که بر فراز بیابان می‌غریدند، یکی پس از دیگری به محل مورد نظر نزدیک شدند و در همان باندی که در پهنه صاف بیابان در مجاورت روستای پُشت‌بادام مشخص شده بود به زمین نشستند. در همین حال، کار برای

هشت بالگرد آر.اچ-۵۳ بسیار مشکل تر بود. به محض اینکه این بالگردها از خلیج عمان به بالای خشکی رسیدند، و با چراغ‌های خاموش و فقط با استفاده از نور ماه به پرواز خود ادامه دادند، دو فروند از آنها گرفتار توفان شدید صحرا شدند، و هر دوی آنها مشکلات فنی پیدا کردند. یکی از آنها به دلیل مشکل در سیستم هیدرولیکش دیگر نتوانست در هوا بماند و ناچار در بیابان برهوت بر زمین نشست. با وجود این، یک بالگرد دیگر نتوانست آن را پیدا کند و سرنشینانش را با خود ببرد. آنها پس از پنج ساعت و طی مسافتی برابر با ۵۰۰ میل دریایی به باند فرود رسیدند. اما ژيروسکوپ بالگرد دوم خراب شده بود، و به همین دلیل ناچار به عرشه ناو نیمیتز که در نزدیک ساحل منتظر بود، بازگشت. بدین ترتیب، شش بالگرد از هشت بالگرد آر.اچ-۵۳ به مقصد رسیدند.

آن موقع بود که اتفاق مهمی افتاد. سیستم هیدرولیک یکی از بالگردها بعد از فرود کاملاً از کار افتاد، و بالگرد زمین گیر شد. فرماندهان عملیات نمی‌دانستند که آیا می‌توانند با همین پنج بالگرد هم مأموریت را به انجام برسانند یا خیر، زیرا طبق نقشه حداقل به شش بالگرد نیاز داشتند، و دو بالگرد دیگر هم برای پشتیبانی بود. ولی حالا سه بالگرد از دور خارج شده بودند.

همانطور که خدمه مشغول سوخت‌گیری بالگردها از هواپیماهای سی-۱۳۰ بودند، فرماندهان گروه نجات داشتند تصمیم می‌گرفتند که آیا باید مأموریت را لغو کنند یا خیر. فرمانده گروه که یک سرهنگ چترباز نیروی زمینی بود، به این نتیجه رسید که با توجه به کاهش ظرفیت سرنشین چنانچه مراحل نهایی عملیات کاملاً موفقیت‌آمیز نباشد، تعدادی از گروگان‌ها و یا کماندوها ناچار نمی‌توانند سوار بالگرد شوند. او از طریق بی‌سیم با مافوق خود در یک پُست فرماندهی محرمانه - و احتمالاً هوابرد - در خاورمیانه تماس گرفت و پیشنهادش را مطرح کرد. فرمانده عملیات نیز که یک سرلشکر ارتش بود، پیغام او را به مرکز ملی فرماندهی نظامی در پنتاگون اطلاع داد، و در آخر، تصمیم نهایی بر عهده کارتر در کاخ سفید گذاشته شد. رییس‌جمهور کارتر در حالی که در اتاق مطالعه کوچکش در دفتر بیضی شکل نشسته بود، به توضیحات براون درباره وضعیت گروه نجات گوش می‌داد. در ساعت ۴:۵۰ دقیقه بعد از ظهر در واشنگتن، و پس از اینکه گروه نجات به مدت تقریباً ۴ ساعت در بیابانی در ایران به زمین نشسته و هنوز لو نرفته بود، رییس‌جمهور که بسیار سرخورده و ناامید بود، بالاخره قبول کرد گروه نجات باید برگردد. او دستور لغو عملیات را به براون صادر کرد. البته کارتر در این سلسله بدشانسی‌ها دلش به این خوش بود که «حداقل تلفاتی نداشتیم، و عملیات لو نرفت. می‌توانست خیلی بدتر از این هم باشد.»

ولی گویا همه چیز باید به هم می‌ریخت. اوایل نیمه شب (به وقت محلی) بود که سروکله

اتوبوسی حامل ۴۰ مسافر ایرانی که از جاده خاکی مجاور می‌گذشت درست در وسط باند فرود پیدا شد. ایرانی‌ها و آمریکایی‌ها از دیدن یکدیگر مات و مبهوت مانده بودند. یکی از ایرانی‌ها بعداً گفت: «اولش فکر کردیم با دار و دسته راهزن‌ها روبرو شده‌ایم. چند تا از آنها فارسی حرف می‌زدند. به ما گفتند که از اتوبوس پیاده شویم و دستهایمان را روی سرمان بگیریم. می‌گفتند اگر کار احمقانه‌ای نکنیم، آسیبی به ما نمی‌رسانند.» ولی راننده اتوبوس که ترسیده بود شروع به جیغ زدن کرد. «آنها با قنداق تفنگ توی سرش کوبیدند. بعد دستهایش را پشتش بستند، و به همه ما گفتند که روی زمین دراز بکشیم.»

سرشنینان اتوبوس می‌گویند، پس از این ماجرا دو افسر آمریکایی سراسیمه و با موتورسیکلت در اطراف چرخی زدند و با فرماندهان خود مشورت کردند. بالاخره، پیغام‌هایی از طریق بی‌سیم از آن بیابان برهوت به پنتاگون در ۸۰۰۰ مایل آنطرفتر فرستاده شد. باید با این میهمانان ناخوانده چه می‌کردند؟ دستور آمد همه آنها را سوار یک هواپیمای سی-۱۳۰ کنند و موقتاً از ایران بیرون ببرند. یکی از ایرانی‌ها می‌گوید: «به ما گفتند که دوباره سوار اتوبوس بشویم. یک آمریکایی اتوبوس را تا نزدیک یکی از هواپیماها برد و بعد به ما گفتند که همگی سوار هواپیما بشویم.» بعدها یکی از مقامات آمریکایی در واشنگتن گفت: «قرار بود یک سفر دور و دراز داشته باشند.»

اما همین موقع بود که آن حادثه اسفبار اتفاق افتاد. یکی از مسافران ایرانی می‌گوید: «می‌خواستیم سوار هواپیما شویم که یکی از هواپیماها آتش گرفت. نمی‌دانم چطور شد. فقط دیدیم که آتش گرفت.»

در واقع، یک هواپیما و یک بالگرد آتش گرفته بودند. یکی از بالگردها مشغول سوختگیری بود. وقتی که سوخت تانکر هواپیمای گول‌پیکر سی-۱۳۰ ته کشید، بالگرد مزبور قدری از زمین بلند شد تا برای سوختگیری بیشتر نزدیک یک سی-۱۳۰ دیگر بنشیند. ولی خلبان بالگرد خیلی سریع چرخید و پره‌هایش به بدنه هواپیما اصابت کرد. در یک چشم به هم زدن، شعله‌های آتش بالگرد و هواپیما را طعمه خود کرد. مهماتی که درون آنها بود منفجر شد و به سایر بالگردها و هواپیماها اصابت می‌کرد. سه آمریکایی در هواپیمای هرکولس، و پنج نفر دیگر در بالگرد سی‌استالیون جان باختند. چهار نفر دیگر دچار سوختگی شدید شدند که یکی از آنها با تلاش مردانه افسران دیگر از شعله‌های سوزان هواپیمای سی-۱۳۰ نجات یافته بود.

در همین اثنا بود که سروکله یک کامیون هم پیدا شد! آمریکایی‌ها به سوی آن شلیک کردند و یکی از چراغ‌های جلوی کامیون را هدف قرار دادند، ولی راننده کامیون از محل گریخت. تردد غیرمنتظره خودروها در آن جاده دورافتاده، قطعی بودن افشای عملیات، مرگ هم‌زمان، و لزوم رساندن مجروحین به بیمارستان، همه و همه آمریکایی‌ها را وادار ساخت تا تصمیم بسیار دشواری

بگیرند: باید بلافاصله آنجا را ترک می‌کردند. دیگر فرصتی نبود تا بگذارند لاشه آن پرنده‌های فلزی خنک شود و اجساد هم‌زمانشان را نیز بیرون بکشند و با خود ببرند. حالا آنها باید جان خود را نجات می‌دادند. بنابراین، همگی سوار هواپیماهای سی-۱۳۰ شدند و به پرواز درآمدند. اما در واشنگتن، مدیران بحران همگی در اتاق مطالعه کوچک کاخ سفید جمع شده بودند: ماندیل، برژینسکی، ونس، براون، جوردن و جودی پاول. آنها داشتند درباره این مسئله تصمیم می‌گرفتند که اگر اصلاً قرار باشد خبر این شکست خجالت‌آور را منتشر کنند، چگونه باید این کار را انجام بدهند. بعضی از آنها می‌گفتند باید ساکت ماند و گذاشت تا مقامات ایرانی هر طور دلشان می‌خواهد با آن لاشه‌های سوخته و ماجراهای رمزآلود آن شب رفتار کنند.

اما ساعت ۶:۱۲ دقیقه شب (به وقت واشنگتن) بود که رییس جمهور خبر آتش گرفتن هواپیما و بالگرد و مجروح شدن تعدادی از نیروهای آمریکایی را شنید. چند دقیقه بعد بدترین خبر ممکن به گوشش رسید: هشت آمریکایی جان باخته بودند. او که مات و مبهوت مانده بود، قبول کرد که دیگر نمی‌توان این تراژدی را پنهان نگاه داشت، ولی اول باید جان بازماندگان را نجات می‌دادند. ساعت ۷:۳۰ خبر رسید که گروه نجات سوار بر هواپیما در حال خروج از فضای ایران هستند.

بدترین کابوس‌شان به حقیقت نیبوسته بود، ولی هنوز خیال کارتر راحت نبود. آیا وقتی مبارزان پرشور ایرانی که گروگان‌ها را در اختیار داشتند می‌فهمیدند که آمریکا سعی داشته آنها را با توسل به زور آزاد کند، به تهدید خود برای کشتن گروگان‌ها عمل می‌کردند؟ آیا مردم تهران به خیابان‌ها می‌ریختند و از کنترل خارج می‌شدند؟ واکنش هم‌پیمانان آمریکا چه بود؟ رهبران شوروی چه می‌کردند؟ چقدر از این نقشه نجات را هنوز می‌شد پنهان نگاه داشت- و آیا هنوز ممکن بود کسی صدمه ببیند؟

رییس جمهور و مردانش به اتاق بزرگ‌تری رفتند که جلسات کابینه در آن تشکیل می‌شد و مشغول صرف شام- که یک ساندویچ بود- شدند. در حالیکه درباره چگونگی محدود کردن اثرات سوء این رسوایی صحبت می‌کردند، ترنر هم که از مقر سیا در لنگلی جریان حوادث را دنبال می‌کرد به آنها پیوست. بعد از آن، کارتر مشغول تلفن زدن به رهبران کشورهای دیگر و برخی اعضای اصلی کنگره شد، و ونس هم به کارمندانش در وزارت امور خارجه دستور داد خودشان را برای خبررسانی به خانواده گروگان‌ها آماده کنند.

این جلسه نیمه شب به اتمام رسید، ولی همه حاضران به دفاتر کارشان رفتند و تمام طول شب را مشغول کار بودند.

ساعت ۲ صبح روز جمعه بود که کارتر از زیردستانش خواست تا نسخه‌ای از سخنان جان اف. کندی را که پس از تهاجم نافرجام آمریکا به خلیج خوک‌ها خطاب به مردم ایراد کرده

بود، برایش پیدا کنند. جملاتی که او پنج ساعت بعد در نطقش خطاب به مردم آمریکا به کار برد یادآور سخنان کندی پس از رسوایی خلیج خوک‌ها بود. ساعت ۳ صبح، روزانین کارتر از مبارزات انتخاباتی در تگزاس به کاخ سفید بازگشت تا به همسرش ملحق شود.

اگرچه برخی گزارشگرها نسبت به فعالیت غیرعادی در کاخ سفید مشکوک شده بودند، دولت توانست، تا آماده شدن اعلامیه‌هایی که با دقت تهیه کرده بود، راز خود را نگاه دارد. اولین اعلامیه که در ساعت ۱ صبح منتشر شد، تا حدودی مردم را برای لحن حزن‌انگیز کارتر به دلیل مرگ کماندوهای آمریکایی و البته عدم پشیمانی‌اش از صدور دستور چنین عملیاتی آماده کرد. کارتر در اوایل صبح شخصاً جلوی دوربین تلویزیون قرار گرفت و این خبر را به مردم داد.

رییس‌جمهور پس از انجام این وظیفه تلخ به اتاق کابینه برگشت، و در آنجا با کمک براون و ژنرال دیوید جونز، رییس ستاد مشترک ارتش، سعی کرد اوضاع را به رهبران کنگره توضیح بدهد. برخی از آنها به هنگام ورود به اتاق بدبین، گیج و حتی خشمگین بودند و احساس می‌کردند طبق مفاد قطعنامه اختیارات جنگی باید با آنها مشورت می‌شد. ولی کارتر آنها را متقاعد ساخت که مأموریت فوق، یک اقدام بشردوستانه بوده و نه جنگی. مهمتر اینکه، کارتر توانست آن دسته از سناتورها و اعضای کنگره را که به عاقلانه بودن این نقشه شک داشتند متقاعد کند که عملیات نجات، برغم عاقبت اسف‌بارش کاملاً برنامه‌ریزی شده و قابل اجرا بود. جان تاور، سناتور جمهوریخواه، بعدها گفت: «این نقشه از لحاظ نظامی ظاهراً قابل اجرا بود.» کلمنت زیلاکی، نماینده دموکرات کنگره هم که ابتدا از «حماقت» کارتر انتقاد کرده بود، اذعان داشت: «همه اعضای دو حزب سیاسی رییس‌جمهور را به خاطر شجاعتش ستایش کردند، و حمایت کامل خود را از عملیاتی که صورت گرفته بود ابراز داشتند.» در اواخر هفته، کارتر طی رایه گزارشی به کنگره کلیات این عملیات را تشریح کرد، و برخلاف ادعای تهران، اصرار داشت که هیچ نظامی آمریکایی در ایران باقی نمانده است.

نمایندگانی که از سوی کنگره با کارتر دیدار کرده بودند، حرفی از جزئیات این عملیات نمی‌زدند، و براون، وزیر دفاع نیز در کنفرانس‌های مطبوعاتی‌اش، حتی از آنها هم رازنگه‌دارتر بود. با وجود این، جزئیات عملیات به تدریج فاش شد. قرار بود بالگردهای آمریکایی کماندوها را به یک محل دیگر، به نام مخفی‌گاه کوهستانی، واقع در خارج از تهران ببرند که به واسطه کوه‌ها از دید رادارها و نیروهای دفاعی ایران پنهان بود. سپس برخی از کماندوها به وسیله کامیون به داخل سفارت بروند- هر چند معلوم نیست که این کامیون‌ها باید از کجا می‌آمدند. بعد از آن، در زمانی معین با آتش گلوله یا نوعی سلاح شیمیایی نگهبانان سفارت را از پا دریاورند،

و در همان حین بالگردهای آمریکایی نیز بر روی پشت‌بام سفارت فرود بیایند و گروگان‌ها و کماندوهای دیگر را با خود به محلی که هواپیماهای سی-۱۳۰ منتظرشان بودند ببرند. سپس همگی بالگردها را به حال خود رها می‌کردند و سوار هواپیماهای غول‌پیکر هرکولس می‌شدند و به محل امنی پرواز می‌کردند. البته این سناریوی کلی، برخی از کارشناسانی را که با این نوع عملیات آشنا بودند، راضی نمی‌کرد. آنها می‌گفتند، حتماً پیش‌بینی شده بود که عده‌ای در تهران به آنها کمک کنند- یا دوستان ایرانی ما و یا مأموران آمریکایی که قبلاً به طور مخفیانه وارد کشور شده بودند. یک کارشناس نظامی اسرائیلی در اینباره می‌گفت: «مسئلاً کسی نمی‌تواند با ۹۰ کماندو و فقط هشت بالگرد ساختمان سفارت را به کنترل خودش دریاورد.» یک مجله معتبر مصری به نام اکتبر نوشت، ۴۰ نفر ایرانی که در آمریکا تعلیم دیده بودند نیز در این عملیات شرکت داشتند. ولی دولت ایالات متحده هیچ توضیحی در اینباره نداد.

دومین سؤال که قدری هم گیج‌کننده به نظر می‌رسد، این است که چرا گروه نجات برغم از دست دادن سه بالگرد به طرف تهران حرکت نکرد، زیرا با این اوصاف هنوز پنج بالگرد دیگر در اختیار داشت و طبق برآورد پنتاگون فقط چهار بالگرد برای نجات گروگان‌ها از سفارت کافی بود. ولی طراحان این مأموریت می‌ترسیدند که در حین انجام عملیات دو یا چند بالگرد دیگر هم از کار بیفتد و تعداد آنها برای نجات گروگان‌ها کافی نباشد. پس چرا عملیات را با تعداد بیشتری بالگرد شروع نکردند؟ پنتاگون معتقد بود، هرچه تعداد پرنده‌ها بیشتر باشد، ریسک لو رفتن آنها و احتمال فرود اجباری‌شان بیشتر است. شیمون پرز که در زمان حمله هوایی موفق سال ۱۹۷۶ به انطبه، وزیر دفاع اسرائیل بود، در این نکته کاملاً با پنتاگون موافق است. او به مجله تایم گفت: «در عملیاتی مثل این باید به حداقل تجهیزات رضایت داد. اگر بیشتر از حد نیاز همراه داشته باشیم، همه چیز به هم می‌ریزد.» ناو هواپیمابر نیمیتز هم بعد از اینکه سه بالگرد از کار افتاد نمی‌توانست بالگردهای بیشتری برای کمک به نیروهای آمریکایی بفرستد، چون فقط همان هشت بالگرد بر روی عرشه‌اش بود. وانگهی! حتی اگر بالگردهای بیشتری هم داشت، نیروهای آمریکایی باید تمام شب را در آن بیابان منتظر رسیدن بالگردها می‌ماندند که به ریسکش نمی‌ارزید.

وقتی عملیات تمام شد، رهبران ایران با لحنی آتشین به ایالات متحده حمله‌ور شدند، ولی گروگان‌ها را به خاطر آن تنبیه نکردند. صادق قطب‌زاده، وزیر خارجه ایران، با لحنی تهدیدآمیز گفت: «آمریکا دست به اقدامی جنگی زده است، و باید منتظر پاسخ مقتضی ما باشد.»

بسا وجود این، حداقل در حال حاضر، آیت‌الله خمینی به طور غیرمستقیم احتمال آسیب رسیدن به گروگان‌ها را رد کرده است. او گفته است: «کارتر حاضر است دست به هر جنایتی بزند و دنیا را به آتش بکشد. کارتر اعتبار و حیثیت سیاسی‌اش را پایمال کرده است. او دیگر نباید امیدی به

انتخاب دوباره اش داشته باشد.» خمینی به طور تلویحی اشاره کرد اگر ایالات متحده یک بار دیگر دست به چنین کاری بزند، گروگان‌ها تنبیه خواهند شد. او گفت: «به کارتر اخطار می‌کنم که اگر یک بار دیگر دست به این کارهای احمقانه بزند، ما و دولت دیگر نمی‌توانیم جلوی این جوان‌های مسلمان، مبارز و قهرمانی را که از جاسوسان آمریکایی در لائۀ جاسوسی مراقبت می‌کنند بگیریم، و کارتر مسئول جان آنها خواهد بود.»

روز شنبه، انقلابیون مبارز تدابیر جدیدی برای بی‌نتیجه گذاشتن عملیات نجات احتمالی در آینده اندیشیدند. آنها اعلام کردند، گروگان‌ها را از ساختمان سفارت خارج کرده و به محل‌های جدید و محرمانه‌ای انتقال داده‌اند.

مجروحین آمریکایی در پایگاه هوایی رامشتاین در آلمان غربی مداوا شدند، و سپس به ایالات متحده بازگشتند. ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور ایران، نیز اعلام کرد، اجساد هشت نظامی آمریکایی که پنج تن از آنها از نیروی هوایی و سه تن از تفنگداران دریایی آمریکا بودند، به آمریکا فرستاده خواهد شد. پیامدهای این عملیات که پایانی خونین و ناموفق داشت، احساسات ضد و نقیضی در مقامات عالی‌رتبه‌ای که آن را طراحی کرده بودند باقی گذاشت. برخی از مقامات وزارت امور خارجه آمریکا معتقد بودند، این عملیات در زمان مناسبی انجام نشد- یا باید چند ماه زودتر صورت می‌گرفت، و یا باید تا بهار، که آمریکا از موفقیت تحریم‌های تحمیل شده علیه ایران از سوی متحدانش اطمینان می‌یافت، به تعویق می‌افتاد. ریچارد هلمز، رئیس سابق سازمان سیا و سفیر اسبق آمریکا در ایران می‌گوید: «زمان اجرای این عملیات قدری عجیب است. این همه تلاش می‌کنید تا متحدان‌تان در مسیر دیگری حرکت کنند. بعد، وقتی که دارید موفق می‌شوید، ناگهان همه چیز را به هم می‌ریزید.»

ولی دستیاران عالی‌رتبه کارتر همچنان معتقد بودند، انجام این عملیات به امتحانش می‌ارزید. یکی از آنها می‌گفت: «وقتی دست روی دست بگذارید، هیچ چیز نصیب‌تان نمی‌شود. من که شخصاً پشیمان نیستم. اگر قرار بود تاریخ تکرار شود، باز هم همین کار را می‌کردم.»

کارتر حالا باید اتکای بیشتری به قدرت تحریم‌های اقتصادی برای آزاد کردن گروگان‌ها داشته باشد. با وجود این، رئیس‌جمهور در نطق فوق‌العاده روز جمعه خود خطاب به ملت آمریکا روشن ساخت، اصلاً از توسل به زور بر ضد کشوری که قوانین بین‌المللی را نادیده می‌گیرد و در مقابل خواست جهان می‌ایستد، چشم نخواهد پوشید.

پانوشت

* معاون رئیس‌جمهور کارتر.